

#### درباره اقتصاد مشارکتی

● یک اقتصاد پویا به فرایندهایی برای هماهنگی فعالیت‌های گوناگون کارگران با یکدیگر از یک سو و با خواست مصرف‌کنندگان از سوی دیگر نیاز دارد. این فرایند که تخصیص و توزیع اقتصادی نامیده می‌شود، تعیین می‌کند میزان ورودی مصرف‌شده چقدر است یا میزان خروجی تولیدکننده چه اندازه است و در کجا این روند شکل می‌گیرد. مایکل آلبرت و رابین هائل، اقتصاددانان آمریکایی در سال ۱۹۹۱ کتاب «اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی مشارکتی» را نوشتند و در آن نظریه برنامه‌ریزی مشارکتی را طرح کردند که در واقع بدیلی بود در برابر نظریه‌های بازارمحور از یک سو ونظریه‌های مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز از سوی دیگر. اقتصاد مشارکتی نظامی اقتصادی مبتنی بر تصمیم‌گیری مشارکتی به‌عنوان مکانیسم اقتصادی اصلی برای مسئله تخصیص در جامعه است. اقتصاد مشارکتی شکل غیرمتمرکز برنامه‌ریزی اقتصادی و سوسیالیستی است و دربرگیرنده مالکیت اشتراکی ابزار تولید است. نظریه برنامه‌ریزی مشارکتی تفاوت‌های جدی و بنیادین با نظریه سوسیالیسم بازار دارد و الترناتیوی رقیب برای سرمایه‌داری و سوسیالیسم موجود به شمار می‌رود. اساس منطق اقتصاد مشارکتی بر خودمدیریتی همگانی نیروهای کار است. آلبرت آزادی فردی را اساس آزادی‌خواهی جناح راست و خودمدیریتی را اساس آزادی‌خواهی جناح چپ می‌داند. جنبش اقتصاد مشارکتی تلاشی است برای کارآمدسازی نظام اقتصادی و اجتماعی برای اکثریت نابرورداری که بیشترین ثروت جامعه را تولید می‌کنند. اخیرا کتابی درباره اقتصاد مشارکتی از سوسی انتشارات اختران منتشر شده که پیشینه و مدعاهای اصلی این نظریه و جنبش را که حول آن در غرب شکل گرفته، بررسی می‌کند. پیشگفتار کتاب با عنوان «جنبشی برای زندگی بهتر» به قلم خسرو صادقی بروجنی به کلیت موضوع مورد بحث، مهم‌ترین چالش‌ها و محدودیت‌های مفهومی و عملیاتی اقتصاد مشارکتی می‌پردازد. این بخش با اشاره به برخی از پژوهش‌های انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و عصب‌شناسی تلاش دارد به برخی باورهای کاذب در مورد سرشت انسان پاسخ‌داده و توضیح دهد مقولاتی مانند مالکیت خصوصی، خشونت، رقابت و مشارکت انسان‌ها برای تولید و تخصیص منابع ریشه در ذات و سرشت انسان به‌عنوان یک موضوع عام و جهان‌شمول ندارند؛ بلکه محصول نظام‌های اقتصادی–اجتماعی بشر و زاینده تکامل اجتماعی انسان در هر مرحله از تاریخ هستند.

بخش بعدی کتاب مباحث مفصلی است با نام «جنبش برای اقتصاد مشارکتی» نوشته مایکل آلبرت. آلبرت در چند دهه اخیر تلاش کرد مفهوم اقتصاد مشارکتی را به‌عنوان بدیلی برای بازار آزاد بنیادگرا و اقتصاد برنامه‌ریزی‌شده در کشورهای بلوک شرق صورت‌بندی کند. مطلب او و شامل چهار بخش است که به ترتیب به موضوعات «دستمزد عادلانه»، «خودگردانی»، «کار متناسب با شان انسانی» و «تخصیص و توزیع به شیوه مشارکتی» می‌پردازد. آلبرت با تأکید بر «خودمدیریتی» به‌عنوان مفهوم مرکزی «اقتصاد مشارکتی» مفاهیم بدیع و گسترده‌تری از «آزادی»، «رفاه اجتماعی» و «کار» ارائه می‌دهد. مقاله دوم کتاب با نام «بهره‌وری در برابر منفعت عمومی» نوشته «ویم دیرکسنس» به سه تقابل منافع خصوصی در بازار آزاد و منفعت عمومی می‌پردازد. به باور دیرکسنس افراد و گروه‌های جامعه دارای منافع‌ی هستند که نمی‌توان آن را به حاصل جمع منافع فردی تقلیل داد و مدیریت سیاسی دموکراتیک امری ضروری برای تأمین منافع عمومی شهروندان است. نویسنده در این بخش با اشاره به نظریات مختلف در زمینه خود مولد و نامولد و نقد نظریات نوکلاسیک در اقتصاد می‌نویسد کار ارزش تولید می‌کند اما وجدان بورژوایی این رابطه را معکوس جلوه می‌دهد و فریبکارانه نشان می‌دهد که درآمد منشأ ارزش است در نتیجه سفته‌بازان، معامله‌گران و سرمایه‌گذاران غیرمولد که چیزی تولید نمی‌کنند اما درآمد دارند به مثابه اعضای مفید جامعه تلقی می‌شوند. جدایی اخلاق از اقتصاد، مفهوم بهره‌وری، کار مولد و غیرمولد، کار خانگی و منطق باتولید مهم‌ترین مفاهیمی هستند که در این بخش از کتاب در مورد آنها بحث می‌شود. «کار خانگی و مسئله استثمار» (با تگاهی به آرای فلور رزنیک، فراد و وولف) نوشته بابک پاکزاد و نازلی فرخی عنوان آخرین بخش کتاب است. کار خانگی خود مشمول دستمزد نیست و در اقتصاد نوکلاسیک در محاسبات لحاظ نمی‌شود. این در حالی است که باتولید نیروی کار در گرو مجموعه خدماتی است که کار خانگی فراهم می‌کند. اما محاسبه اقتصادی کار خانگی امر سادهدی نیست. مقاله آخر کتاب به این موضوع می‌پردازد و از سه روش محاسبه کار خانگی نام می‌برد و در انتها با ذکر نتیجه تحقیقات در مورد محاسبه کار خانگی در ایران پیچیدگی‌های این نوع تخمین‌ها را تحلیل می‌کند. به زعم نگارندگان مسئله کار خانگی با تقسیم‌کار جنسیتی گره خورده است؛ بنابراین توجه به عملکرد نهاده‌ها در بستر جغرافیایی مشخص و رابطه آنها با این تقسیم‌کار از اهمیت بسزایی برخوردار است.

### جنبش برای اقتصاد مشارکتی

**مایکل آلبرت**
**و ویم دیرکسنس**
**ترجمه: بابک پاکزاد**
**ناشر : اختران**



## اندیشه

# اکوسوسیالیسم: مانیفست اول، ۲۰۰۱

**میشل لووی، جوول کوُول**، ترجمه: محمدرضا جعفری



بی‌احساسی [عمل] مبادله برای کمک به انباشت بیشتر سرمایه فرو می‌کاهد. از جنبه بشری و همه الزامات آن برای خودتعیین‌بخشی [و خودسامانی]، جامعه‌گرایی و خیل مانیفست فاقد روح و جُسر و انقلابی مانیفست ۱۸۴۸ کمونیسم است. اکوسوسیالیسم هنوز یک شیخ به پرواز درآمده نیست. در هیچ جنبش یا حزب موجودی هم پایه ندارد. اکوسوسیالیسم تنها یک رشته برهان روزی بر پایه خواش بحران‌های موجود و شرایط لازم برای غلبه بر آنهاست. ما مدعی تام‌وتمام‌بودن نظریه خود نیستیم. ازاین‌رو، هدف ما دعوت به گفت‌وگو، مباحثه و اصلاح نظر و مهم‌تر از آن فهمیدن آن است که این مفهوم چگونه می‌تواند تحقق پذیرد. مقاومت‌های خودانگیخته متعددی در مقابل نظم آشفته جهانی سرمایه در نقاط مختلف جهان روی می‌دهد. بسیاری ذاتا اکوسوسیالیست هستند. چگونه می‌توان اینها را با هم یکی کرد؟ آیا می‌توان تصویری از یک «بین‌الملل اکوسوسیالیستی» داشت؟ آیا این شیخ تعین‌یافتنی است؟

**مانیفست**

قرن بیست‌ویکم برهه‌ای فاجعه‌بار در تاریخ گذشته است. سطح بی‌سابقه‌ای از ویرانی اکولوژیکی و هرج‌ومرج نظم جهانی مزین به وحشت و خشونت و خیل جنگ‌های بی‌پرونده و فروپاشنده بر سرتاسر پهنه وسیعی از جهان، یعنی آفریقای مرکزی، خاورمیانه، شمال شرق آمریکای جنوبی، مانند بختک چنبیره زده و طنین آن در تمامی کشورها پیچیده است. از دید ما، بحران‌های اکولوژیکی و بحران‌های اجتماعی چنان عمیق به هم پیوسته‌اند که باید به شکل نموده‌ای مختلف نیروهای ساختاری‌کنان به حساب آیند و بررسی شوند. اولی به طور گسترده از همان روند صنعتی‌سازی غالب برآمده که توان و ظرفیت زمین را برای تحمل و دفع ناپایداری‌های بوم‌شناختی درهم می‌شکنند. دومی که برآمده از امپریالیسمی است موسوم به جهانی‌سازی، با تأثیرات مخرب و فروپاشنده‌اش بر جوامع همچنان به راه خود ادامه می‌دهد. علاوه بر این، نیروهای نهفته بنیادین و والانمایی پیامدهای انسانی به نام دموکراسی و حقوق بشر، مردود است. در عوض، ما اصرار داریم سرمایه را از همان زاویه‌ای برکاویم‌که واقعا عمل می‌کند. این رژیم با دست‌کاری طبیعت و توازن اکولوژیکی آن و با الزام مداش به توسعه سودآورانه، زیست‌بوم را در معرض آلوده‌های ناپایدارکننده قرار می‌دهد؛ ریسک‌هایباری که طی اعصار گوناگون تکامل یافته‌اند تا امکان رشد زیست‌مندان را مهیا کنند از هم می‌پاشد، منابع را به هدر می‌دهد و شور و سرزندگی طبیعت را به سردی و

تفسیرهای قرن بیستمی از آن به زبانه‌دان تاریخ سپرده شده بود، دوباره برمی‌خیزد؟ تنها به این دلیل که اگر چه سوسیالیسم درهم شکسته شد و به جامه عمل درنیامد، اما ایده سوسیالیسم هنوز برای الگای سرمایه‌داری پابرجا مانده است. اگر بتوان بر سرمایه‌داری غلبه کرد، وظیفه فوری ضرورت نجات خود تمدن است که ناگزیر تنها از عهده سوسیالیسم برمی‌آید، عاملی که نشانگر پیشرفت به سوی یک جامعه پسارسرمایه‌داری خواهد بود. وقتی می‌گوییم سرمایه‌داری به طور ذاتی ناپایدار است و به بربریتی منجر می‌شود که در بالا شرح داده شد، پس در حال گفتن آتیَم‌که ما نیازمند سوسیالیسمی هستیم که بتواند بر بحران‌هایی که سرمایه‌داری به وجود آورده، غلبه کند. و اگر سوسیالیسم‌های پیشین در انجام آن با شکست مواجه شدند و اگر نمی‌خواهیم تسلیم پایانی بربریت‌گونه شویم، این وظیفه ماست که برای موفقیت این شوق دگر یعنی سوسیالیسم، بجنگیم. همان‌گونه که شکل و شمایل بربریت [حاضر] نسبت به قرن‌ی که لوکزامبورگ الترناتیو سرنوشت‌ساز خود را طرح کرد، تغییر کرده است، سوسیالیسم نیز می‌بایست محتوا و نام جدیدی متناسب با شرایط قرن حاضر پذیرد. به همین دلیل است که ما تصمیم گرفته‌ایم تفسیرامن از این حک شده است. نازی نیست ما ناکتی را که می‌بایست بی‌درنگ برای همه قابل شناسایی و تشخیص باشد به طور مفصل شرح دهیم؛ چراکه اصرار داریم این نکات در چشم‌انداز مناسب خود مورد بررسی قرار گیرند. پروژه ما نه می‌خواهد هر مرحله و هر قدم از این مسیر را همچون امری حاضر و آماده نشان دهد و نه می‌خواهد عرصه را به دشمن قدرقدرت باززد. این پروژه شرایط بین‌المللی ضروری و الزامی و کافی دگرگونی نظم جاری است و آغاز مرحله گذار برای حرکت به سمت چنین هدفی. ما در این راه قدم گذاشته‌ایم تا جدی‌تر به چنین امکان‌هایی بپندیشیم و هم‌زمان به سوی اتحاد با کسانی پیش می‌رویم که مشابه ما فکر می‌کنند. اگر مرزِی تر خودر در این استدلال و مباحثات باشد، آن‌گاه شرایطِ مهیا خواهد شد تا افکار مشابه و شیوه‌های تحقیق‌بخشیدن به این افکار در سرتاسر جهان به طور هماهنگ جوانه زده و رشد کنند.

**چرا اکوسوسیالیسم؟**

منظور ما از اکوسوسیالیسم نه انکار سوسیالیسم بلکه درک و تحقق سوسیالیسم‌های موج اول قرن بیستم در متنی از بحران‌های بوم‌شناختی است. اکوسوسیالیسم مانند آنها، بر پایه این فهم که سرمایه تجسم کار مرده است، خود را بر بستر توسعه آزاد همه تولیدکنندگان یا به عبارتی دیگر ازبین‌بردن جدایی میان تولیدکنندگان از وسایل تولید برپا می‌دارد. ما می‌دانیم سوسیالیسم موج اول، به دلایل پیچیده‌ای که شرح آن در این مختصر نمی‌گنجد و به طور خلاصه به دلیل اثرات توسعه‌نیافتگی در بستر ستیز و دشمنی‌های قدرت‌های سرمایه‌داری موجود، قادر به انجام این هدف نبود. این دلایل متعدد تأثیرات زبان‌بار گوناگونی بر سوسیالیسم‌های موجود گذاشت که مهم‌ترین آن نفی دموکراسی داخلی همراه با پیروی از تولیدگرایی سرمایه‌داری بود و سرانجام سقوط این جوامع و ویرانی محیط زیست طبیعی‌شان را موجب شد. اکوسوسیالیسم با مردودداستن هر دو هدف فرمیستی و رقیق‌شده دموکراسی اجتماعی و ساختارهای تولیدمحور نسخه‌های بوروکراتیک سوسیالیسم، اهداف رایج‌بخش سوسیالیسم موج اول را حفظ می‌کند. به‌علاوه اکوسوسیالیسم بر بازتعریف توامان مسیر و هدف تولید سوسیالیستی در چارچوبی بوم‌شناختی تأکید می‌کند. اکوسوسیالیسم چنین کاری را مخصوصا در دنظرگرفتن ضرورت [اعمال] محدودیت بر رشد [اقتصادی] برای پایداری جامعه انجام می‌دهد. این به معنای پذیرفتن فحطی تحمیلی و مشقت و فشار [بر

## بدیلی رادیکال برای نجات سیاره

اجتماعی و برای بوم‌شناسان حفاظت از طبیعت و تعادل بوم‌شناختی مطرح است. هر دو اقتصاد تابع محیط زیست (اجتماعی یا طبیعی) می‌دانند.

از نظر لووی ریاضت و ندامت و انتقاد فرهنگی از مصرف‌گرایی، آن‌گونه که برخی بوم‌شناسان مطرح کرده‌اند کافی نیست و خود شیوه تولید را باید زیر سؤال برد: «فقط بازسازماندهی جمعی و دموکراتیک نظام تولیدی می‌تواند به شکلی هم‌زمان نیازهای اجتماعی واقعی را تأمین کند، زمان کار را کاهش دهد، تولید بی‌رویه و یا خطرناک را متوقف سازد و سوخت‌های فسیلی را با منابع تجدیدپذیر جایگزین کند. همه اینها نیازمند تهاجمی عمیق به اقتدار سرمایه‌دارانه، گسترش رادیکال بخش دولتی و در یک کلمه، تدوین‌کردن برنامه‌ای دموکراتیک و اکوسوسیالیستی است» (ص ۹).

به زعم لووی مسئله بوم‌شناختی چالشی بزرگ برای تجدیدنظر در اندیشه مارکسیستی در آستانه قرن بیست‌ویکم است و این امر مستلزم بازنگری اقتصادی عمیق مارکسیست‌ها در فهم سنتی شان از «نیروهای مولد» و کاستی رادیکال از ایدئولوژی پیشرفت خطی و پارادایم فناوریانه و اقتصادی تمدن صنعتی مدرن است. اکوسوسیالیسم جریان فکر و عمل بوم‌شناسانه است که دستاوردهای بنیادین مارکسیسم را مورد توجه قرار می‌دهد و از رویکرد تولیدگراییانه آن فاصله می‌گیرد. برای اکوسوسیالیست‌ها، منطق سود بازار و نیز منطق اقتدارگرایی بوروکراتیک «سوسیالیسم واقعا موجود»، با نیاز به حفاظت از محیط زیست طبیعی

### اکوسوسیالیسم؛ بدیلی رادیکال برای فاجعه سرمایه‌دارانه

**میشل لووی**

**ترجمه: حسام حسین زاده**

**ناشر: خرد سرخ**

**قیمت: ۲۵۰۰۰ تومان**



جامعه] نیست. در عوض هدف تغییر شکل نیازها و گذاری بنیادی به سمت جنبه‌های کیفی و دورشدن از جنبه‌های کمی [حیات اقتصادی و اجتماعی] است. از نقطه‌نظر تولید کالایی، این به معنای احیای ارزش مصرف به‌جای ارزش مبادله است؛ برنامه‌ای مهم با چشم‌اندازی دور مبتنی بر اقدامات اقتصادی بلاواسطه فوری. تعمیم شیوه تولید [با رعایت ملاحظات] بوم‌شناختی تحت شرایط سوسیالیستی می‌تواند زمینه را برای غلبه بر بحران‌های موجود مهیا کند. جامعه‌ای از تولیدگران متحد و آزاد در سطح آزادی فردی خود متوقف نمی‌ماند، بلکه آغاز انجام آن باید تأکید بر آزادی همه هست‌مندان باشد. چنین جامعه‌ای در هر دو بُعد ذهنی و عینی بر انگیزش‌های

امپریالیستی غلبه می‌کند. در تحقق چنین هدفی، اکوسوسیالیسم با همه اشکال سلطه، به‌ویژه بر مبنای جنسیت و نژاد مبارزه می‌کند و شرایطی را که منجر به تحریف‌ناپذیرگی‌ایانه و نمودهای تروزیستی و خشونت‌آمیز آن می‌شود، بهبود می‌بخشد. در مجموع، جامعه جهانی در درجه‌ای از هماهنگی بوم‌شناختی با طبیعت قرار می‌گیرد که در شرایط فعلی غیرقابل‌تصور است. خروجی عملی [مطلوب] چنین گراشی را به‌عنوان مثال می‌توان در ازبین‌بردن وابستگی به سوخت‌های فسیلی که جزئی جدایی‌ناپذیر از صنعت سرمایه‌داری است، اجرائی کرد. این به نوبه خود از یک سو می‌تواند به امکان مادی برای رهایی سرزمین‌های تحت کنترل امپریالیسم نفتی منجر شود و از سوی دیگر امکان مهار گرمایش جهانی و دیگر آسیب‌ها و رنج‌های ناشی از بحران‌های بوم‌شناختی را مهیا کند. هیچ‌کس نمی‌تواند این رهنمودها را بخواند و در وهله اول، به پرسش‌هایی نپندیشد که این دیدگاه در وجه تئوریک و عملی برمی‌انگیزد و در وهله دوم، و البته نامیدکننده‌تر، این مسئله را در نظر نگیرد که هر طرحی از اکوسوسیالیسم چقدر با صورت‌بندی واقعیات جهان امروز ما غریب می‌نماید و هر دو به این خاطر که [وضعیت موجود] هم در نهاده‌ها و هم در آگاهی افراد حک شده است. نازی نیست ما ناکتی را که می‌بایست بی‌درنگ برای همه قابل شناسایی و تشخیص باشد به طور مفصل شرح دهیم؛ چراکه اصرار داریم این نکات در چشم‌انداز مناسب خود مورد بررسی قرار گیرند. پروژه ما نه می‌خواهد هر مرحله و هر قدم از این مسیر را همچون امری حاضر و آماده نشان دهد و نه می‌خواهد عرصه را به دشمن قدرقدرت باززد. این پروژه شرایط بین‌المللی ضروری و الزامی و کافی دگرگونی نظم جاری است و آغاز مرحله گذار برای حرکت به سمت چنین هدفی. ما در این راه قدم گذاشته‌ایم تا جدی‌تر به چنین امکان‌هایی بپندیشیم و هم‌زمان به سوی اتحاد با کسانی پیش می‌رویم که مشابه ما فکر می‌کنند. اگر مرزِی تر خودر در این استدلال و مباحثات باشد، آن‌گاه شرایطِ مهیا خواهد شد تا افکار مشابه و شیوه‌های تحقیق‌بخشیدن به این افکار در سرتاسر جهان به طور هماهنگ جوانه زده و رشد کنند.

اکوسوسیالیسم با بین‌المللی و جهانی خواهد بود یا هیچ چیز نیست. بحران‌های روزگار ما را می‌توان و باید به صورت یک فرصت انقلابی دید. این وظیفه ماست که این فرصت را غنیمت شمرده به آن رنگ واقعیت ببخشیم. «Greenwashing» را در فارسی سبزشویی ترجمه کرده‌اند، اما با توجه به کاربرد و معنای آن که مترادف است با آن سازوکارهای فریب‌کارانه‌ای که سودوری تجاری را جامه‌ای سبز می‌پوشاند، به نظر می‌رسد سبزفرینی معادل رساناتر باشد. م منبع:

http://environment-ecology.com/political-ecology/436-an-ecosocialist-manifesto.html

سازگار نیست. اکوسوسیالیست‌ها در حالی که ایدئولوژی بخش‌های غالب جنبش کارگری را نقد می‌کنند، می‌دانند که کارگران و تشکل‌هایشان نیرویی ضروری برای هر شکلی از دگرگونی رادیکال نظام سرمایه‌داری و ایجاد جامعه جدید سوسیالیستی و بوم‌شناختی است. مقالات این کتاب ارائه‌ای نظام‌مند از ایده‌ها و تجارب اکوسوسیالیستی نیست، بلکه بیشتر تلاشی مؤثر برای شرح برخی جنبه‌ها و پیشنهادهای نظری و همچنین برخی تجارب انضمامی مبارزه است. البته کتاب بازنمایگر نظرات نویسنده‌اش است که لزوماً با نظر و تفکران و شبکه‌های اکوسوسیالیست یکسان نیست. لسووی در مقدمه کتاب تصریح می‌کند که قصد ندارد نوعی آموزه یا هر شکلی از ارتدکس‌مآبی را وضع کند: «یکی از مزایای اکوسوسیالیسم دقیقاً تنوع آن است، تکرر و چندگانگی دیدگاه‌ها و رویکردهایش که اغلب هم‌کار با یکم‌هم هستند و گاهی واگرا و حتی متناقض». فصل اول کتاب در پی ارائه تعریفی مجمل از اکوسوسیالیسم است. فصل دوم به ارتباط اکوسوسیالیسم و برنامه‌ریزی دموکراتیک به عنوان راه‌یابی بدیل برای جامعه سرمایه‌داری واقعا موجود در قرن بیستم می‌پردازد. فصل سوم به رابطه بوم‌شناسی و تبلیغات اشاره می‌کند و تبلیغات را مکانیسم اصلی حاکمیت سرمایه و نیروی محرکه‌ای در بحران جهانی بوم‌شناختی می‌داند. فصل چهارم و پنجم به تجارب متاخر جنبش‌های اکوسوسیالیستی می‌پردازد. فصل چهارم به رهبری چیکومندس و مبارزه برزیلی‌ها در دفاع از جنگل‌های بارانی آمازون اختصاص دارد و فصل پنجم به مبارزات اکوااجتماعی مردم بومی آمریکای لاتین. چهار ضمیمه نیز در انتهای کتاب آمده که لووی در تهیه آنها نقش داشته است: ضمیمه اول مانیفست اکوسوسیالیستی بین‌المللی (۲۰۰۱) و ضمیمه دوم بیانیه بلم (۲۰۰۹) است. ضمیمه سوم طرحی است که شبکه بین‌المللی اکوسوسیالیستی به لطف ماشین زمان (ا. جی. ولز) تهیه کرده و ضمیمه چهارم نیز بیانیه اکوسوسیالیستی لیمپا (۲۰۱۴) است.
ترجمه: شهر بانو صامی



#### دشمن حیات وحش

● ۵۰۰ میلیون سال گذشته پنج انقراض جمعی بر روی کره زمین رخ داده است که در هریک از آنها تنوع گونه‌های زنده یکباره و به طرز چشمگیر کاهش یافته است. دانشمندان هم‌اکنون در نقاط مختلف جهان فرایند آنچه را ممکن است در آینده انقراض ششم نامیده شود، زیر نظر گرفته‌اند و درباره‌اش مطالعه می‌کنند. طبق پیش‌بینی، این انقراض، پس از برخورد آن سیارک به زمین که دایناسورها را از روی زمین محو کرد، ویران‌کننده‌ترین انقراض جمعی است. کتاب «انقراض ششم» توضیح می‌دهد که چرا و چگونه انسان‌ها فرایند حیات در کره زمین را به نحوی بی‌سابقه در تاریخ حیات این سیاره، دست‌کاری کرده‌اند. نویسنده کتاب، الیزابت کولبرت، فعال محیط زیست و چهره شناخته‌شده‌ای در هیئت تحریریه مجله نیویورک است. کولبرت برای نوشتن کتاب انقراض ششم، در سال ۲۰۱۵ در بخش کتاب‌های غیرداستانی عام، برنده جایزه پولیتزر شده است. او در این کتاب، پنج انقراض گذشته را بر اساس تاریخ رویداد بیان و بررسی کرده و آنها را با انقراض گسترده و سریعی مقایسه می‌کند که در زمان حاضر در حال وقوع است. همچنین گونه‌های مشخصی را برمی‌شمرد که نسل آنها توسط انسان‌ها منقرض شده‌اند و زیست‌بوم‌هایی را شرح می‌دهد که پیش از تاریخ یا در زمانه هریک از این انقراض‌ها وجود داشته‌اند.

کولبرت، با بهره‌گیری از منابع مختلف درباره تاریخ انقراض و گونه‌های حیرت‌انگیزی که قبلاً از بین رفته‌اند، گزارش می‌دهد و تازانگیز از ناپودی گونه‌هایی ارائه می‌دهد که جلوی چشم ما منقرض می‌شوند. عده‌ای از پژوهشگران بر این باورند که نیمی از گونه‌های کنونی جهان تا سال ۲۱۰۰ نابود می‌شوند. اتحادیه بین‌المللی حفاظت از محیط زیست در گزارش سال ۲۰۱۱ خود اعلام کرد ۲۵ درصد از پستانداران زمین در شرف نابودی و انقراض هستند. بر اساس یافته‌هایی که در نشریه ساینس آمده، از سال ۱۵۰۰ میلادی تا ۲۰۱۴ بیش از ۳۲۰ مهره‌دار ساکن خشکی‌ها منقرض شده‌اند. مهم‌تر اینکه جمعیت همه گونه‌های باقی‌مانده به طور میانگین شاهد افت ۲۵ درصدی در شمار آنها بوده است. ۲۵ درصد میزبان گونه‌های رایج مهره‌داران و ۴۵ درصد میزان گونه‌های بی‌مهرگان افت کرده است. سالانه ۱۱ هزار تا ۵۸ هزار گونه منقرض شده و از بین می‌روند؛ اما علاوه بر آن جمعیت گونه‌هایی که رایج هستند نیز به‌شدت افت می‌کند. پنج انقراض انبوه پیشین ناشی از پدیده‌هایی مثل برخورد سیارک‌ها به زمین یا بر اثر فعالیت‌های شدید آتشفشانی بود؛ پدیده‌هایی که این‌بار در انقراض نقشی ندارند و مشخص است که روند کنونی ناشی از فعالیت انسان است؛ بنابراین این نخستین‌بار در تاریخ زمین است که یک گونه عامل انقراض انبوه سایر موجودات است. این روند در واقع به خاطر الگوهای مصرفی بشر است. با کشف مخازن انرژی زیرزمینی، بشر شروع به تغییر ترکیب اتمسفر زمین کرد. این امر آب‌وهوا و ترکیب شیمیایی اقیانوس‌ها را عوض کرد. برخی از گیاهان و جانوران خود را با این تغییرات سازگار کردند، اما کوه‌ها بالا رفتند و خود را به قطب رساندند، اما تعداد زیادی از آنها –ابتدا صدها و بعد هزاران و سرانجام شاید میلیون‌ها– فهمیدند که تنها مانده‌اند. سرعت انقراض به‌شدت افزایش یافت و ساختار حیات عوض شد. تاکنون هیچ موجودی حیات را روی کره زمین این‌گونه تغییر نداده؛ اما رویدادهای دیگری رخ داده که می‌توان با آن مقایسه کرد.

نویسنده داستان انقراض ششم را در ۱۳ فصل بازگو می‌کند. هر فصل ماجرای گونه‌ای را شرح می‌دهد که به نحوی نمادین است؛ ماستودون آمریکایی، اوک بزرگ، آمونیت‌ها که در پایان دوره کرتاسه همراه با دایناسورها ناپدید شدند. نسل موجوداتی که در فصل‌های اول از آنها یاد می‌شود، پیش‌تر منقرض شده و این بخش از کتاب عمدتاً به انقراض‌های بزرگ گذشته و تاریخ پریچرخ‌وخم کشف آنها می‌پردازد که با کارهای ژرژ کوویه، طبیعی‌دان فرانسوی، شروع شد. بخش دوم کتاب بیشتر به زمان حال مربوط است؛ به آنچه در جنگل‌های بارانی آمازون می‌گذرد که روزبه‌روز بیشتر تهاجمی می‌شوند، به دامنه کوه‌های آند که به‌سرعت در حال گرم‌شدن هستند و سد آب‌سنگی بزرگ استرالیا. کولبرت با نثری روان مجموعه‌ای گسترده از اطلاعات علمی را در این کتاب در اختیار مخاطب قرار داده و نشان می‌دهد انقراض ششم احتمالاً پادارترین میراث بشر خواهد بود و از ما می‌خواهد فکر کنیم انسان‌بودن چه معنا و مسئولیت‌هایی را در بر می‌گیرد.Abortuptas